

آرای هاوکینز در حوزه رده‌شناسی آرایش واژه‌ها و بررسی انطباق یا عدم انطباق این آرا بر آرایش واژه‌ها در زبان فارسی

شهلا شریفی

دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده:

در حال حاضر رده‌شناسی آرایش واژه‌ها از جمله حوزه‌های بسیار مورد توجه در رده‌شناسی است. هاوکینز از جمله زبان‌شناسانی است که با دستور زایشی به خوبی آشناست؛ اما در دو دهه اخیر توجه خاصی به مطالعات رده‌شناختی پیدا کرده است و در این حوزه از توجیحات پردازشی برای توجیه الگوهای رده‌شناختی استفاده می‌کند. او اصول، فرضیات و توجیحات متفاوتی در رده‌شناسی آرایش واژه‌ها عرضه کرده و بدین سبب در این حوزه صاحب‌نظر محسوب می‌شود. این مقاله در وهله اول به طرح آرای هاوکینز در حوزه رده‌شناسی آرایش واژه‌ها می‌پردازد و در وهله دوم سعی می‌کند که میزان انطباق این اصول و آرا را بر زبان فارسی (به ضرورت بحث، فارسی امروز، میانه یا باستان و یا هر سه دوره) مشخص کند و مورد ارزیابی قرار دهد. بررسی وضعیت آرایش واژگانی زبان فارسی روشن می‌کند که برخی از پیش‌بینی‌ها، اصول و توجیحات رده‌شناختی هاوکینز در مورد زبان فارسی (گاه فارسی امروز و گاه فارسی میانه یا باستان و گاه در دو یا هر سه دوره) مصداق پیدا نمی‌کند.

کلیدواژه‌ها: رده‌شناسی آرایش واژه، آرایش واژگانی اصلی، تحرک‌پذیری، سنگینی.

۱. مقدمه

هاوکینز آثار متفاوتی در زمینه رده‌شناسی آرایش واژه‌ها به رشته تحریر درآورده که در زمره آثار مهم در این زمینه‌اند. کار او بر کار اندیشمندان دیگری که قبل از او پایه‌های این رویکرد و شیوه نگرش را بنا نهادند استوار است. او خود، کار محققان آلمانی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم را زمینه‌ساز کار افرادی چون گرینبرگ، لمان و ونمان - که از پیشگامان این حوزه هستند - می‌داند و در ادامه این جریان علمی به طرح آرای خود می‌پردازد.

گرچه هاوکینز در چارچوب رده‌شناسی قلم می‌زند و این چارچوب ماهیتاً متفاوت از چارچوب زایشی است، دستاوردهای دستوریان زایشی را بی‌اعتبار یا بی‌فایده قلمداد نمی‌کند. او (۱۹۸۳: ۱۰) به طرح انتقادات هردو گروه، یعنی رده‌شناسان و دستوریان زایشی، از یکدیگر می‌پردازد و به نظریات کامری (۱۹۸۱) که نگرش رده‌شناختی دارد نیز اشاره می‌کند و می‌گوید کامری معتقد است با بررسی یک زبان نمی‌توان همه تنوعات زبانی را تحت عنوان همگانی‌های زبانی ارائه کرد؛ چراکه بین زبان‌ها اختلافات عمده‌ای مشاهده می‌شود. به علاوه قضیه ذاتی بودن زبان هم نمی‌تواند توجیه کافی و وافی برای همگانی‌های زبان باشد؛ چون دلیل اینکه دستوریان زایشی به ذاتی بودن زبان معتقدند همین اشتراکات یا همگانی‌های زبانی است و به نظر می‌رسد در این صورت دچار دور باطل می‌شویم. گذشته از این برای اثبات ذاتی بودن، آزمون تجربی وجود ندارد. او سپس به این دو استدلال زایشی‌ها در مقابل انتقادات کامری اشاره می‌کند:

اولاً - در نظریه زایشی در زمینه تعریف تنوعات زبانی، تغییراتی در چارچوب متغیرها پدید آمده است. مثال آن نظریه ایکس تیره است که در مورد ساخت‌های سازه‌ای که امکان وقوع دارند و آن‌هایی که امکان وقوع ندارند پیش‌بینی‌هایی می‌کند. اگر رده‌شناسان این ایراد را وارد کنند که این پیش‌بینی‌ها براساس یک زبان (عموماً انگلیسی) انجام شده است، باز می‌توان پاسخ داد که توجه و علاقه به تنوعات زبانی در آثار زایشی رو به افزایش است و روز به روز اصول این دستور بر زبان‌های بیشتری اعمال می‌شود.

ثانیاً - اصولاً نوع سؤالاتی که رده‌شناسان با آن‌ها مواجهند با سؤالاتی که دستوریان زایشی با آن‌ها سر و کار دارند متفاوت است؛ پس سؤالی که لازم است ما بدان پاسخ دهیم این است که: "آیا موردی وجود دارد که روش رده‌شناختی بتواند به همان مشکلات و مسائل نظری پاسخ گوید که دستور زایشی با آن روبروست؟ اگر وجود دارد آن موارد کدامند؟ دیگر اینکه مقایسه تعداد زیادی از زبان‌ها چه کمکی به دستور همگانی می‌کند که بررسی یک زبان قادر به انجام آن نیست؟"

در این میان هاوکینز به گونه‌ای راه میانه را در پیش می‌گیرد. او از طرفی معتقد است رده‌شناسان نمی‌توانند مسئله ذاتی بودن برخی جنبه‌های زبان و زبان‌آموزی را با دلیل و استدلال انکار کنند؛ بلکه آن‌ها صرفاً ترجیح می‌دهند روی آن همگانی‌های زبانی تحقیق کنند که از طرق دیگر می‌توانند توجیه شوند در حالی که در مورد آن همگانی‌هایی که راه دیگری برای توجیهشان وجود ندارد، توجیه ذاتی بودن زایشی‌ها را نمی‌توان جدی نگرفت. پس توجیه ذاتی بودن زبان به‌عنوان یک راه حل برای مواردی که راه دیگری برای توجیهشان وجود ندارد باقی می‌ماند. از طرف دیگر معتقد است آن دسته از دستوریان زایشی که توجیهات دیگر مانند تبیین‌های پردازشی یا نقشی زبان را به کلی نادیده می‌گیرند، گرفتار افراط هستند و این افراد به‌واقع دستاوردهای ارزشمند گروه مقابل را از دست می‌دهند (هاوکینز، ۱۹۸۳: ۱۲).

از آنجا که حوزه آرایش واژه‌ها در حال حاضر جالب توجه‌ترین حوزه در مطالعات رده‌شناختی است، نظریات، یافته‌ها و نقدهای هاوکینز نیز در این چارچوب عرضه شده است. او به پیش‌بینی‌هایی که در مورد آرایش واژه‌ها در قالب همگانی‌های آرایش واژه‌ها در آثار افرادی چون لمان و ونمان آمده، اشاره می‌کند و این پیش‌بینی‌ها را از جهتی خیلی قوی و از جهت دیگر خیلی ضعیف ارزیابی می‌کند. این پیش‌بینی‌ها از نظر او خیلی قوی هستند؛ چراکه تنها براساس این متغیر که توصیف‌کننده‌ها در یک زبان پیش از توصیف شونده‌ها قرار گرفته‌اند یا پس از آن‌ها، زبان‌ها را در دو رده VO (معمول-عامل) و OV (عامل-معمول) قرار می‌دهد؛ حال آنکه همه توصیف‌کننده‌ها در زبان‌های VO پس از توصیف شونده‌ها و در زبان‌های OV پیش از آن‌ها قرار نمی‌گیرند. به‌عبارت دیگر پیش‌بینی آن‌ها در مورد همه زبان‌ها صدق نمی‌کند. از طرفی این پیش‌بینی‌ها ضعیف‌اند چون محدودیت‌های عمده‌ای را که در آرایش‌های واژگانی همبسته (مانند آرایش‌های PrepN و NG) وجود دارد به‌هنگام تحلیل‌های بین‌زبانی کاملاً لحاظ نمی‌کنند.

هاوکینز جزو آن دسته غالب از رده‌شناسان است که به وجود «آرایش واژگانی اصلی»^۱ در زبان‌ها باور دارند. برای مثال، از نظر او جایگاه اصلی فعل در انگلیسی جایگاه میانی است و جایگاه اصلی صفت در ژاپنی قبل از اسم است. در عین حال او می‌پذیرد که برای همه زبان‌ها نمی‌توان آرایش اصلی عرضه کرد. همیشه موارد مسئله‌ساز وجود دارد. از نظر او بزرگ‌ترین مشکل برای پذیرفتن مفهوم آرایش اصلی، در مورد آرایش سازه‌های همراه فعل در سطح جمله بروز می‌کند که سازه‌ها به صورت قابل ملاحظه‌ای آزادی عمل دارند؛ اما در عین حال در مورد آزادی عمل سازه‌ها در سطح جمله این توجیه وجود دارد که قواعد کاربردشناختی حساس به اطلاع نو و کهنه، مبتدا، کانون توجه و غیره سبب این تنوع آرایشی می‌شوند. در میان سازه‌هایی که می‌توانند در یک جمله حضور داشته باشند، رابطه دو سازه مفعول و فاعل با فعل ثابت‌تر است؛ بنابراین هاوکینز بر این دو سازه تمرکز می‌کند. همین‌طور آزادی عمل سازه‌های موجود در گروه اسمی و گروه حرف اضافه‌ای از دیگر گروه‌ها کمتر است؛ بدین سبب هاوکینز این گروه‌ها را برای تحلیل‌های خود انتخاب می‌کند. بنابراین هاوکینز برای سهولت کار، دست به انتخاب (یا به نوعی مطلوب‌سازی) می‌زند. طبیعتاً اعتراضاتی به چنین انتخاب‌هایی وارد است؛ اما هاوکینز می‌گوید از نظر او این مسئله چندان که برخی تصور می‌کنند در تحلیل‌های درست، تأثیرگذار نیست. او این سه معیار را برای انتخاب آرایش اصلی در یک زبان به کار می‌گیرد:

۱. وقتی یکی از جفت آرایش‌ها در نمونه‌های مشاهده شده در یک زبان نسبت به آرایش دیگر دارای بسامد بیشتری است در شرایط مساوی، صورت پربسامدتر صورت اصلی است.

۲. وقتی یکی از جفت آرایش‌ها در نظام دستوری زبان بیش از صورت دیگر بسامد دارد، در شرایط مساوی، صورتی که پربسامدتر است صورت اصلی است.

۳. وقتی یکی از صورت‌ها به لحاظ دستوری بی‌نشان است دیگری نشان‌دار (برای مثال ممکن است معنای دستوری خاصی با یکی از آرایش‌ها همراه باشد و با دیگری نباشد، یا بر روی یکی از صورت‌ها نتوان قاعده خاصی را اعمال کرد در حالی که روی صورت دیگر بتوان) در این صورت آرایش بی‌نشان، آرایش اصلی است.

او ادعا می‌کند که براساس این معیارها در بسیاری از موارد، اگر نه همه موارد، می‌توان صورت اصلی را مشخص کرد.

حال که با نگرش کلی هاوکینز در رده‌شناسی آرایش واژه‌ها آشنا شدیم، به سراغ برخی از اصول و دستاوردهای او در این حوزه می‌رویم و میزان کارایی این اصول و توجیهات را در مورد زبان فارسی مورد سنجش قرار می‌دهیم.

۲. اصول و دستاوردهای هاوکینز در حوزه رده‌شناسی آرایش واژه‌ها

در بخش مقدمه گفتیم که لمان و ونمان براساس جایگاه وابسته‌ها نسبت به هسته‌ها، زبان‌ها را به دو رده عامل - معمول یا معمول - عامل تقسیم کرده‌اند. حال این نکته را هم به گفته فوق می‌افزاییم که

¹ basic word order

همگانی‌های تلویحی موردنظر ایشان، برخلاف همگانی‌های گرینبرگ، همگانی‌های دوسویه است. منظور از همگانی دوسویه این است که هر دو طرف معادله، پیشگوی خوبی برای طرف مقابل هستند. برای مثال در همگانی‌های گرینبرگ آرایش OV پیشگوی خوبی برای نظام حالت در زبان‌هاست نه بالعکس؛ یعنی زبانی که دارای آرایش OV است به احتمال زیاد دارای نظام حالت است اما وجود نظام حالت در یک زبان لزوماً به معنی وجود آرایش OV نیست؛ همین‌طور فقدان نظام حالت به معنی وجود آرایش VO نیست. حال آنکه طبق همگانی‌های لمان و ونمان این رابطه دوسویه است. همگانی‌های هاوکینز هم چون همگانی‌های گرینبرگ یک‌سویه هستند اما در عین حال، از جهتی، با بیشتر (نه همه) همگانی‌های گرینبرگ متفاوتند؛ چرا که هاوکینز تنها به همبستگی بین دو پارامتر آرایشی توجه نمی‌کند بلکه نگاه او متوجه روابط تلویحی پیچیده‌تری است که بین سه یا بیش از سه پارامتر آرایشی وجود دارد.

1. SOV → (AN → GN)

2. VSO → (NA → NG)

در فرمول‌های بالا ادعا می‌شود که آرایش داخل بند، پیشگوی خوبی برای برخی دیگر از پارامترهای آرایشی (در اینجا آرایش صفت و ملکی نسبت به اسم) است اما تنها در صورتی که آرایش اصلی یک زبان، SOV یا VSO باشد. یعنی آرایش SVO پیشگوی خوبی حداقل در این مورد نیست (آرایش‌های دیگر مانند VOS در نظر گرفته نشده‌اند شاید به این دلیل که بسامدشان بسیار کم است)؛ بنابراین طبق این فرمول‌ها وقتی بدانیم زبانی به یکی از دو رده فوق تعلق دارد می‌توانیم پیش‌بینی‌های بیشتری در مورد آرایش دیگر سازه‌هایش بکنیم، منتها این پیش‌بینی‌ها به صورت تلویح و شرط هستند. برای مثال اگر زبانی آرایش SOV دارد آن زبان، صفت را پیش از اسم خواهد داشت و این مسئله لزوماً در مورد ملکی هم صادق خواهد بود یعنی ملکی باید قبل از اسم ظاهر شود و روابط فوق به شدت به هم مربوط‌اند. جفت دوم همگانی‌های هاوکینز به صورت زیر است:

3. Pr → (NA → NG)

4. Po → (AN → GN)

این دو اصل پیش‌بینی می‌کنند که وجود پیش اضافه یا پس اضافه در زبان‌ها می‌تواند پیشگوی خوبی در مورد دیگر پارامترهای آرایش واژه‌ها باشد. بدین ترتیب که اگر زبانی پیش اضافه داشته باشد آنگاه صفتش بعد از اسم قرار می‌گیرد در صورتی که ملکی هم در آن زبان بعد از اسم آمده باشد. زبان‌هایی که به واسطه همگانی‌های فوق کنار گذاشته می‌شوند و ناقض تلقی می‌گردند، زبان‌هایی هستند که:

الف) دارای پیش اضافه، صفت بعد از اسم و ملکی پیش از اسم هستند (در فهرست گرینبرگ، زبان آرایش یکی از این استثنائات است).

ب) دارای پس اضافه، صفت پیش از اسم و ملکی بعد از اسم هستند (در نمونه گرینبرگ برخی زبان‌های داغستانی از این جمله محسوب می‌شوند).

اما در همگانی‌های هاوکینز، برخلاف همگانی‌های لمان و ونمان، تعداد استثنائات بسیار کم است. به گونه‌ای که می‌توان جفت همگانی‌های فوق را به راستی تمایلات غالب زبان‌ها تلقی کرد. هاوکینز پی‌برد که همه استثنائات جزو زبان‌های SVO هستند. بالاخره فرمول‌های نهایی که هاوکینز عرضه می‌کند به این صورت است:

5. Pr & (VSO ∨ SOV) → (NA → NG)

6. Po & (VSO ∨ SOV) → (AN → GN)

ممکن است فرمول‌های فوق پیچیده به نظر برسند؛ اما با در نظر گرفتن جفت‌های قبلی، تحلیل کلی آن‌ها مشکل نخواهد بود. فرمول شماره ۵ پیش‌بینی می‌کند که چنانچه زبانی پیش اضافه داشته باشد و آرایش اصلی سازه‌های درون جمله‌اش یکی از دو آرایش SOV یا VSO باشد، آنگاه صفت در آن زبان بعد از اسم ظاهر می‌شود چنانچه ملکی هم بعد از اسم ظاهر شود. فرمول شماره ۶ هم می‌گوید که اگر زبانی پس اضافه داشته باشد و آرایش اصلی سازه‌ها در درون جمله در این زبان VSO یا SOV باشد، آنگاه صفت در آن پیش از اسم ظاهر می‌شود چنانچه ملکی هم بعد از اسم ظاهر شود. خوب است به این نکته اشاره کنیم که در نگرش کلی هاوکینز در مورد رده‌شناسی آرایش واژه‌ها، همگانی‌های تلویحی فوق، همگانی‌های مطلق تلقی می‌شوند.

حال چنانچه بخواهیم با توجه به فرمول‌های فوق، آرایش واژگانی زبان فارسی را مورد بررسی قرار بدهیم وضعیت بدین شکل خواهد بود:

از بین دو فرمول ۱ و ۲، فرمول ۱ به زبان فارسی مربوط می‌شود؛ زیرا آرایش غالب در زبان فارسی SOV است.^۱ فرمول پیش‌بینی می‌کند که چنانچه ملکی در فارسی پیش از اسم بیاید صفتش هم باید پیش از اسم بیاید که هیچ‌کدام در فارسی تحقق پیدا نکرده است؛ یعنی صفت و ملکی در فارسی بعد از اسم ظاهر می‌شوند. بنابراین اگر قرار باشد فرمولی داشته باشیم که با وضعیت فارسی امروز منطبق باشد باید داشته باشیم:

SOV → (NA → NG)

از بین جفت فرمول دوم (یعنی ۳ و ۴) فرمول دوم قاعداً باید در مورد فارسی صدق کند؛ چون فارسی دارای پیش اضافه است. طبق پیش‌بینی این فرمول زبان فارسی که دارای پیش اضافه است باید صفتش بعد از اسم ظاهر شود در صورتی که ملکی‌اش هم بعد از اسم ظاهر شده باشد که این پیش‌بینی با توجه به اینکه در فارسی به راستی صفت و ملکی بعد از اسم ظاهر می‌شوند، درست است.

از بین جفت فرمول بعدی (یعنی ۵ و ۶) فرمول ۵ ظاهراً باید مربوط به زبان فارسی باشد؛ چون زبان فارسی دارای پیش اضافه است و آرایش اصلی سازه‌هایش در درون جمله به صورت SOV است. زبان فارسی طبق پیش‌بینی این فرمول باید صفت و ملکی‌اش بعد از اسم بیاید که همین‌طور است و بنابراین این فرمول هم در مورد فارسی مصداق دارد.

کار دیگری که هاوکینز در حوزه رده‌شناسی آرایش واژه‌ها انجام داده است ارائه اصول و فرضیه‌هایی برای توجیه و تبیین الگوها و رده‌های آرایشی غالب است. از آنجا که هاوکینز هم نگاه در زمانی دارد و هم زمانی، برخی از این اصول برای توجیه الگوهای تاریخی است و برخی برای تبیین الگوهای است که در حال حاضر بیشترین بسامد را دارند.

^۱ در کارهای زیادی به این امر که آرایش غالب در جمله در زبان فارسی امروز آرایش فعل پایانی است، اشاره شده است. از جمله این کارها به کار فرومر (۱۹۸۱)، محمودف (۱۳۶۵)، دبیرمقدم (۱۹۹۷) و شریفی (۱۳۸۳) می‌توان اشاره کرد.

از جمله فرضیه‌های او که چگونگی تغییر الگوها را در طول تاریخ توضیح می‌دهد، «فرضیه اکتساب دوگانه»^۱ است (هاوکینز، ۱۹۸۳). هاوکینز در این فرضیه ادعا می‌کند که برای تبدیل یک الگو به الگوی دیگر همواره مرحله میانی وجود دارد که در آن مرحله هر دو الگو در کنار هم به کار می‌روند. روالی که او برای تبدیل یک الگو به الگوی دیگر پیش‌بینی می‌کند بدین ترتیب است که در مرحله اول، الگوی اول نسبت به الگوی دوم بسامد بیشتری دارد. در مرحله دوم هر دو الگو تقریباً با بسامد یکسان به کار می‌روند و در مرحله سوم الگوی دوم بر الگوی اول پیشی می‌گیرد. به نظر می‌رسد تغییراتی که در دو الگوی صفت - اسم و ملکی - اسم در زبان فارسی اتفاق افتاده مؤید نظر هاوکینز است. بدین معنی که فارسی باستان دارای الگوی غالب ملکی - اسم و صفت - اسم بوده است. در فارسی میانه این الگو تبدیل به الگوی دوگانه می‌شود؛ یعنی هر دو آرایش صفت - اسم و اسم - صفت و ملکی - اسم و اسم - ملکی ظاهراً به یک میزان به کار می‌روند. بالاخره در فارسی جدید این الگو تبدیل به الگوی اسم - صفت و اسم - ملکی شده است (دبیرمقدم ۱۹۹۷)؛ بنابراین این روند با روند پیش‌بینی شده در فرضیه اکتساب دوگانه هم‌خوانی دارد.

اصل دیگری که او در حوزه در زمانی مطرح می‌کند گونه خاصی از اصلی موسوم به «اصل پایداری همگانی»^۲ است. طبق اصل پایداری همگانی، قوانینی که در حال حاضر حاکم بر آرایش واژه‌ها هستند در گذشته هم صادق بوده‌اند. هاوکینز اصل فوق را با کمی اصلاح تحت عنوان «پایداری همگانی در طول تاریخ»^۳ مطرح می‌کند. این اصل می‌گوید که زبان‌ها در هر مرحله از تحول تاریخی‌شان با همگانی‌های تلویحی - که از شواهد هم‌زمانی حاضر به دست آمده - هم‌خوانی دارند. برای مثال هر زبانی که راهکاری جدید برای موصولی‌سازی پیدا می‌کند، با اینکه امکانات و راهکارهایی را که از قبل داشته گسترش می‌دهد، انتظار می‌رود در شرایط جدید هم با پیش‌بینی‌های هم‌زمانی موجود در «سلسله مرتبه دسترسی»^۴ که کینان و کامری (۱۹۷۷) عرضه کرده‌اند، مطابقت داشته باشد. او با استفاده از اصل فوق نظر کسانی مانند ونمان را که معتقدند نگاه تاریخی می‌تواند مسئله عدم هماهنگی و تنوع آرایش واژگانی در دوره‌های مختلف یک زبان را توجیه کند به چالش می‌گیرد. در نظریه ونمان ادعا می‌شود که ترتیب متفاوت آرایشی در دوره‌های مختلف یک زبان به دلیل آن است که زبان در حال انتقال از یک رده آرایشی به رده دیگر است. هاوکینز معتقد است اگر بپذیریم آرایش واژگانی که در حال حاضر غیر ممکن است در گذشته هم غیرممکن بوده است، این امر راه‌ها و شیوه‌های تغییر در انتقال تدریجی یک زبان از یک مرحله تاریخی به مرحله دیگر را محدود می‌کند.

با توجه به این نظر هاوکینز انتظار می‌رود که آرایش واژه‌ها در زبان فارسی، در تمام ادوار تاریخی این زبان، علی‌رغم تغییراتی که کرده است از فرمول‌های مذکور (۶ فرمول) هاوکینز تبعیت کند. باید دید که آیا به‌راستی چنین است؟ مشاهده کردیم که در مورد فارسی امروز یک مورد عدم مطابقت با فرمول‌های هاوکینز وجود داشت. حال ببینیم وضعیت فارسی در دوره میانه چگونه بوده است.

¹ the doubling acquisition hypothesis

² the principle of universal consistency

³ universal consistency in history

⁴ the accessibility hierarchy

در دوره میانه آرایش غالب در سازه‌های درون جمله در زبان فارسی همچنان آرایش SOV بوده است. بدین اعتبار باز هم از بین جفت فرمول اول، باید اولی را برای سنجش فارسی به کار برد. طبق این فرمول زبانی که آرایش اصلی سازه‌های درون جمله SOV است باید صفت و ملکی‌اش قبل از اسم واقع شود که چنان‌که قبلاً هم اشاره شد وضعیت صفت و ملکی نسبت به موصوف در دوره میانه زبان فارسی دوگانه بوده است؛ یعنی هر دو آرایش به کار می‌رفته است. بنابراین در مورد وضعیت زبان فارسی در دوره میانه باید شق دیگری از این فرمول را به این صورت ارائه کرد:

SOV→(AN→GN & NA→NG)

در دوره باستان باز هم آرایش غالب سازه‌های درون جمله SOV بوده و جایگاه غالب صفت و ملکی نسبت به اسم به ترتیب به صورت AN و GN بوده است؛ یعنی هر دو غالباً قبل از اسم قرار می‌گرفته‌اند (دبیرمقدم ۱۹۹۷). بنابراین فرمول شماره ۱ هاوکینز کاملاً با وضعیت فارسی باستان منطبق بوده است.

در مورد جفت فرمول دوم، وضعیت فارسی امروز را قبلاً تشریح کردیم و گفتیم که فارسی امروز با توجه به وجود پیش‌افزافه در این زبان و قرار گرفتن صفت و ملکی بعد از اسم با فرمول شماره ۳ هاوکینز مطابقت دارد. حال ببینیم وضعیت زبان فارسی میانه چگونه بوده است. در دوره میانه زبان فارسی دارای سه دسته حروف اضافه بوده است؛ دسته اول شامل بیشتر پیش‌افزافه‌هایی می‌شده که بعد از هسته اسمی هم می‌توانسته‌اند به کار بروند. دسته دوم پیش‌افزافه‌هایی را شامل می‌شود که در ترکیب با یک پس‌افزافه ظاهر می‌شوند و بالاخره دسته سوم تنها پس‌افزافه زبان فارسی میانه را شامل می‌شود (برونر، ۹۷۷: ۱۴۸). با توجه به آنچه گفته شد شاید انتخاب یکی از دو فرمول ۳ یا ۴ در مورد دوره میانه آسان نباشد یا به عبارتی در اینکه آیا هیچ کدام از این دو می‌توانند مربوط به فارسی میانه باشند، تردید وجود داشته باشد؛ اما اگر معیار ما در انتخاب آرایش‌های واژگانی، تمایلات غالب زبان‌ها باشد می‌توان فرمول شماره ۳ را مرتبط با فارسی میانه دانست. طبق پیش‌بینی، این فرمول زبان فارسی میانه باید صفت و ملکی‌اش بعد از هسته اسمی بیاید که چنان‌که قبلاً اشاره شد در دوره میانه هر دو آرایش وجود داشته است (یعنی صفت و ملکی هم قبل و هم بعد از هسته اسمی واقع می‌شده‌اند) بنابراین به نظر می‌رسد که این فرمول برای نشان دادن آرایش واژگانی زبان فارسی در دوره میانه مناسب نیست؛ به عبارتی این فرمول هاوکینز در مورد تمام زبان‌ها مصداق ندارد. در دوره باستان هم گرچه ما دو پس‌افزافه و دو پیش‌افزافه که پس‌افزافه هم می‌توانستند باشند داشته‌ایم، ظاهراً غالب حروف اضافه به صورت پیش‌افزافه به کار می‌رفته‌اند (دبیرمقدم ۱۹۹۷). بنابراین اگر بنا به پذیرفتن تمایل غالب است، می‌توان به لحاظ جایگاه حروف اضافه با فرمول شماره ۳ مرتبط دانست؛ اما مشکل اینجاست که جایگاه غالب ملکی و صفت در دوره باستان پیش از هسته اسمی است؛ بنابراین این دو یعنی جایگاه حروف اضافه و جایگاه ملکی و اسم در تضاد با هم قرار می‌گیرند و بنابراین هیچ‌کدام از فرمول‌های ۳ و ۴ در مورد فارسی باستان مصداق پیدا نمی‌کند (چنان‌که گفته شد مرتبط دانستن یکی از فرمول‌ها (از بین جفت فرمول‌های ۱ و ۲ و ۳ و ۴) با زبان فارسی در دو دوره میانه و باستان غالباً با پذیرش صورت غالب آرایشی صورت گرفته است و گرنه بنابر قول ابوالقاسمی ۱۳۷۶، صفحات ۳۱ و ۶۰ مبنی بر اینکه حرف اضافه به طور کلی در فارسی میانه و باستان هم پیش از اسم و هم بعد از اسم به کار می‌رفته و نیز با توجه به نقل قول ابوالقاسمی (۱۳۷۵: ۳۶، ۵۴ و ۶۰) که در مورد صفت و ملکی هم صدق می‌کند، دیگر

هیچ‌کدام از فرمول‌های پیش‌گفته به عنوان فرمول مرتبط با فارسی در این دو دوره نمی‌تواند در نظر گرفته شود).

در مورد وضعیت فارسی امروز به لحاظ انطباق یا عدم انطباق با یکی از فرمول‌های ۵ یا ۶ هاوکینز قبلاً صحبت کردیم و گفتیم فرمول شماره ۵ با فارسی امروز انطباق دارد و با توجه به وضعیت حرف اضافه و جایگاه صفت و ملکی در فارسی امروز این فرمول بر فارسی امروز منطبق است. با در نظر گرفتن تحلیل‌هایی که تاکنون در مورد وضعیت فارسی میانه و باستان هم انجام دادیم می‌توان نتیجه گرفت که با توجه به وضعیت حروف اضافه و جایگاه صفت و ملکی نسبت به اسم در فارسی میانه و باستان، هیچ‌کدام از دو فرمول ۵ یا ۶ به طور کامل در مورد این دو دوره صادق نیست. نتیجه‌گیری کلی اینکه زبان فارسی در تمام ادوار تاریخی‌اش به طور کامل از همگانی‌های تلویحی هاوکینز تبعیت نمی‌کند؛ بنابراین یا این همگانی‌ها به درستی معرفی نشده‌اند یا اصل "پایداری همگانی در طول تاریخ" هاوکینز محل تردید دارد.

از دسته دوم از اصول و توجیهات هاوکینز می‌توان از «اصل هماهنگی بین مقوله‌ای»^۱ او نام برد. این اصل می‌گوید هرچه جفت آرایش‌هایی که باهم ظاهر می‌شوند - ما معمولاً در جستجوی رابطه آن‌ها و انعکاس آن رابطه در همگانی‌های تلویحی هستیم - هماهنگی بیشتری داشته باشند، آن صورت بیشتر در زبان‌های مختلف مشاهده خواهد شد. منظور از این هماهنگی، هماهنگی در جایگاه وابسته‌ها نسبت به هسته‌هاست. به عنوان نمونه دو جفت آرایش A و B و A' و B' را در نظر بگیرید. A برای مثال می‌تواند رابطه اضافه را با گروه اسمی نشان دهد و B می‌تواند جایگاه فاعل و مفعول را نسبت به فعل تعیین کند (مانند SVO). A' می‌تواند باز هم رابطه اضافه را با گروه اسمی نشان بدهد و B' صورت آرایشی دیگری از فاعل و مفعول نسبت به فعل را مشخص کند (مانند SVO). بدین ترتیب دو جفت سازه داریم که رابطه آرایشی‌شان مشخص است. اگر به رابطه جفت اول (A و B) دقت کنیم درمی‌یابیم که در این جفت هماهنگی بیشتری نسبت به جفت دوم (A' و B') وجود دارد؛ چرا که در جفت اول، هسته‌ها (پس اضافه و فعل) هر دو در سمت راست عناصر همراهشان قرار گرفته‌اند حال آنکه در جفت دوم این هماهنگی در جایگاه مشاهده نمی‌شود. بدین ترتیب می‌توان براساس اصل فوق نتیجه گرفت که تعداد زبان‌هایی که جفت اول را دارند باید بیشتر از تعداد زبان‌هایی باشد که جفت دوم را دارند و پیش‌بینی کلی این است که تعداد زبان‌هایی که هیچ تخطی از اصل فوق ندارند باید بیش از همه موارد دیگر باشد. هرچه میزان این تخطی بیشتر باشد تعداد زبان‌ها کمتر می‌شود. جدول زیر رابطه اضافه و گروه اسمی و بسامد زبان‌ها را براساس تخطی یا عدم تخطی از اصل فوق نشان می‌دهد.

تعداد زبان‌ها	انحراف از اصل هماهنگی بین مقوله‌ای	جفتی که با هم ظاهر شده‌اند
44	0	Pr & N1
35	0	Po & N3
14	1	Pr & N2
37	1	Po & N2
5	2	Pr & N3
7	2	Po & N1

¹ the cross-category harmony principle

جدول هاوکینز ۱۹۸۳: رابطه تعداد زبان‌ها و انحراف یا عدم انحراف از اصل هماهنگی بین مقوله‌ای از نظر متغیر جایگاه اضافه نسبت به گروه اسمی

چنان‌که مشاهده می‌شود تنها یک مورد نقض قانون فوق دیده می‌شود و آن، تعداد بیشتر زبان‌هایی است که آرایش Po & N2 دارند و یک مورد تخطی از قانون فوق نسبت به زبان‌هایی که همان آرایش را دارند و از اصل مذکور تخطی نمی‌کنند. در دیگر موارد نتایج طبق پیش‌بینی است.

نکته‌ای که در مورد اصل هماهنگی بین مقوله‌ای هاوکینز جالب توجه است این است که هاوکینز تبعیت زبان‌های دنیا از این اصل را ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌داند. او زبان‌هایی را که از این اصل تخطی می‌کنند زبان‌های ناهماهنگ و مغلوب می‌داند که در گذر زمان ناچار به تغییر هستند و جهت این تغییر به سمت زبان‌های هماهنگ و غالب خواهد بود.

چنانچه وضعیت زبان فارسی را به لحاظ جایگاه وابسته‌ها نسبت به هسته‌ها در گروه‌های مختلف در نظر بگیریم، مشاهده می‌کنیم که با توجه به ثبات آرایش سازه‌های درون جمله در طول تاریخ زبان فارسی و ثابت نبودن آرایش سازه‌ها در درون گروه‌ها در این زبان، زبان فارسی همواره مورد یا مواردی از تخطی از اصل هماهنگی بین مقوله‌ای هاوکینز را از خود بروز داده است (البته این تنها اصل هاوکینز نیست که در این زبان نقض می‌شود؛ زبان فارسی از اصل ساختی لمان^۱ (لمان ۱۹۷۳) و اصل ترتیب خطی^۲ و نمان (ونمان ۱۹۷۴) نیز تخطی می‌کند. به علاوه گرینبرگ (۱۹۶۶) و کامری (۱۹۸۱) هم زبان فارسی امروز را با توجه به وضعیت آرایش واژگانی‌اش به لحاظ رده‌شناختی، استثنا تلقی می‌کنند).

دو اصل دیگر هاوکینز که خوب است در اینجا به آن اشاره کنیم اصول «سنگینی»^۳ و «تحرک‌پذیری»^۴ هستند. هاوکینز از این دو اصل به عنوان اصولی که قادر به توضیح برخی تنوعات آرایشی هستند یاد می‌کند. از نظر او مفهوم سنگینی حداقل بر اساس این چهار مؤلفه تعریف می‌شود:

۱. طول و کمیت تک‌واژه‌ها: برای مثال تعداد تک‌واژه‌های مقید و آزاد صفات وصفی بیش از صفات اشاره است و بنابراین سنگین‌تر محسوب می‌شوند.

۲. کمیت واژه‌ها: بندهای موصولی معمولاً بیش از ملکی‌ها دارای واژه هستند و ملکی‌ها معمولاً بیش از صفات وصفی و آن‌ها بیش از صفات اشاره تک‌واژه‌ای واژه دارند؛ پس سنگین‌تر محسوب می‌شوند.

۳. عمق نحوی گره‌های انشعاب‌دهنده: تعداد گره‌های انشعاب‌دهنده معمولاً در یک بند موصولی بیش از یک گروه اسمی یا حرف اضافه‌ای یا ملکی است و این تعداد در سنگین‌تر از صفات وصفی و اشاره تک‌واژه‌ای است. بدین سبب بند موصولی سنگین‌تر از ملکی و ملکی سنگین‌تر از صفات وصفی و اشاره‌ای است.

۴. چگونگی رابطه تسلط: بند موصولی ممکن است مسلط بر گروه اسمی یا اضافه ملکی باشد و بر عکس بند موصولی و ملکی ممکن است مسلط بر صفات وصفی و اشاره و اعداد باشند و نه برعکس و صفات

¹ structural principle

² natural serialization principle

³ heaviness

⁴ mobility

وصفی و عدد نمی‌توانند بر یکدیگر مسلط باشند. او بر اساس معیارهای فوق اصل سنگینی را بدین صورت ارائه می‌دهد:

$$\text{Rel} \geq_{\text{R}} \text{Gen} \geq \text{Adj} \geq \begin{pmatrix} \text{Dem} \\ \text{Num} \end{pmatrix}$$

که \geq_{R} به معنی این است که سازه مورد نظر، تمایل بیشتر یا مساوی برای قرار گرفتن در سمت راست هسته اسمی در زبان‌های مختلف دارد. به عبارت دیگر در بین سازه‌های مذکور بند موصولی از همه سنگین‌تر است و بنابراین تمایل بیشتری به قرار گرفتن بعد از هسته اسمی دارد. سازه سنگین بعدی ملکی است و پس از آن صفت و در نهایت حروف وابسته و اعداد قرار دارند. بدین ترتیب تمایل اعداد و حروف وابسته به قرار گرفتن در جایگاه پس اسمی از همه سازه‌های دیگر کمتر است.

در زیر نمونه‌ای از جملات مرکب دارای بند متممی را ارائه می‌دهیم که شاهدی بر این نظر هاوکینز است که سازه‌های سنگین تمایل به قرار گرفتن در سمت راست هسته اسمی خود دارند.

1. Joe Gave to Berta a book that was about the skinning of cats in Alberta between 1898 and 1901.

این تمایل (تمایل بند متممی در قرار گرفتن در انتهای بند) مختص زبان انگلیسی نیست بلکه گرایشی غالب در زبان‌های دنیاست و نه تنها هاوکینز که دیگران (از جمله گروسر و تامپسون ۱۹۷۷ و درایر ۱۹۸۰) هم شواهدی در تأیید آن عرضه کرده‌اند. آرایش‌های متفاوت صفات و توصیف‌کننده‌های صفتی گروهی در انگلیسی در راستای همین تمایل سازه سنگین به سمت راست صورت می‌گیرد. به این مثال توجه کنید:

2. The yellow book/ the book yellow with age

با این همه و علی‌رغم ادعای هاوکینز در مورد همگانی بودن تمایل فوق، همه زبان‌ها از این قانون تبعیت نمی‌کنند. برای مثال در فنلاندی (که زبانی عمدتاً هسته آغازی است) گاهی بند موصولی پیش از اسم قرار می‌گیرد که البته موارد محدودتری را نسبت به حالت پس اسمی شامل می‌شود. همان‌طور که می‌دانیم در فارسی باستان هم‌بند موصولی هم قبل و هم بعد از اسم به کار می‌رفته است؛ اما صورت پس اسمی صورت غالب بوده است. در دوره‌های میانه و جدید هم که طبق پیش‌بینی اصل هاوکینز بند موصولی بعد از هسته اسمی واقع می‌شود. صفت و ملکی هم در دوره جدید، چه کوتاه و چه بلند، غالباً بعد از هسته اسمی واقع می‌شوند و صفت اشاره و اعداد پیش از اسم قرار می‌گیرند که این موارد منطبق بر اصل سنگینی هاوکینز است.

هاوکینز معتقد است اصل سنگینی اگر چه تعمیم‌پذیری آشکاری دارد، قادر به تبیین تمام موارد مشکل‌ساز در حوزه آرایش واژه‌ها نیست؛ بنابراین او به اصل دیگری به نام «تحرک‌پذیری» اشاره می‌کند که به این صورت است:

$$\begin{pmatrix} \text{Adj} \\ \text{Dem} \\ \text{Num} \end{pmatrix} \geq_{\text{M}} \begin{pmatrix} \text{Re} \\ \text{Gen} \end{pmatrix}$$

که \geq_{M} به معنی این است که عناصر سمت چپ، تحرک‌پذیری بیشتر یا حداقل مساوی با عناصر سمت راست دارند. برای مثال امکان جابه‌جایی صفت بیشتر از بند موصولی است. بررسی تغییرات درون گروه‌ها در زبان فارسی (از دوره باستان تاکنون) نشان می‌دهد که جایگاه بند موصولی که غالباً پس اسمی بوده به صورت

ثابت درآمده یعنی دیگر بند موصولی پیش از اسم ظاهر نمی‌شود؛ اما در مورد صفت و ملکی از دوره باستان تاکنون تغییر کامل از جایگاه غالب پیش اسمی به جایگاه ثابت پس اسمی را شاهد بوده‌ایم. گرچه طبق این سلسله مرتبه، صفت باید راحت‌تر از ملکی جابه‌جا شود، در زبان فارسی این هر دو با هم و ظاهراً در یک زمان جابه‌جا شده‌اند؛ با این حال این جابه‌جایی‌ها غالباً در راستای اصل تحرک‌پذیری هاوکینز صورت گرفته‌اند.

اصول فوق که توجیه‌کننده تنوعات آرایشی هم‌زمانی هستند در حقیقت پشتوانه پردازشی دارند؛ به عبارت دیگر با استفاده از اصول پردازشی می‌توان اصول فوق را تأیید و حمایت کرد؛ اما تکیه بر اصول پردازشی برای توجیه الگوهای آرایشی را از سال ۱۹۸۶ بیشتر در کارهای هاوکینز می‌توان مشاهده کرد. در این سال هاوکینز به وضوح به نقش اصول پردازشی در ترتیب قرار گرفتن سازه‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید گرچه در زبان‌های فعل آغازی این حسن وجود دارد که زودتر به فعل - در مقایسه با دیگر سازه‌های جمله - برخورد می‌کنیم و این امر به داشتن اطلاعاتی در مورد ساخت بند و سازه‌های همراه فعل کمک می‌کند؛ اما این عیب هم وجود دارد که نمی‌توانیم از فعل تعبیر کامل و دقیقی داشته باشیم. به واقع باید صبر کنیم تا بند به پایان برسد و در پایان بند با در اختیار داشتن تمام سازه‌های همراه فعل، فعل را تعبیر معنایی کنیم؛ بنابراین از طرفی زود ظاهر شدن فعل در ترتیب سازه‌ها، برای تشخیص تعداد سازه‌های همراهش مزیت است و از طرف دیگر دیر ظاهر شدنش؛ چرا که در آن صورت می‌توانیم تعبیر کامل و دقیقی از فعل داشته باشیم.

او اعتقاد دارد که بر اساس این ملاحظات پردازشی می‌توانیم در مورد ماهیت سازه‌هایی که به بعد از فعل منتقل می‌شوند، در زبان‌هایی که دارای آرایش واژگانی SOV منعطف هستند، پیش‌بینی‌های جالبی بکنیم. بدین ترتیب که با توجه به نیاز فعل به سازه‌های همراهش برای تعبیر شدن و در عین حال نیاز به حضور فعل برای دست یافتن به اطلاعات ساختاری بند، به این نتیجه می‌رسیم که برای دست یافتن به نتیجه مطلوب، بهترین راه این است که فعل، بعد از آن سازه‌هایی بیاید که به تعبیر دقیق و صریح آن کمک می‌کنند؛ چرا که همه سازه‌ها نقش مشابه و برابری در این مورد ندارند. غالباً فاعل و مفعول صریح در تعبیر فعل دخالت دارند و نقش سازه‌هایی مثل مفعول‌های متممی^۱ بسیار کم‌رنگ‌تر است.

بدین سبب می‌توان پیش‌بینی کرد که سازه‌های متممی زودتر از فاعل و مفعول صریح به بعد از فعل منتقل شوند و به واقع سازه‌های اجباری پیش از سازه‌های اختیاری قرار گیرند.

او (۱۹۸۶: ۲۴) به سلسله مراتبی که بیرویش^۲ و ایبرت^۳ در همین خصوص مطرح کرده‌اند، اشاره می‌کند و آن را منطبق بر داده‌های زبان آلمانی ارزیابی می‌کند. این سلسله مراتب به قرار زیرند:

الف) سازه یک جایگاهی > سازه دو جایگاهی > سازه سه جایگاهی

ب) سازه سبک‌تر > سازه سنگین‌تر

ج) فاعل > مفعول صریح > متممی

د) سازه اجباری فعل > سازه اختیاری فعل

> نشان می‌دهد که تمایل سازه برای انتقال به بعد از فعل (یا به طور کلی انتقال به سمت راست) بیشتر از سازه بعدی است؛ مثلاً سازه سه جایگاهی نسبت به سازه دو جایگاهی راحت‌تر جابه‌جا می‌شود. هاوکینز علی

۱ در اینجا منظور از مفعول متممی مفعول ازی نیست بلکه تمام گروه‌های اسمی حرف اضافه‌ای در نقش متمم مورد نظر است.

^۲ Bierwich

^۳ Eibert

را که به طور کلی باعث می‌شود سازه‌ای مثل (A) راحت‌تر از سازه‌ای مثل B حرکت کند به این صورت فهرست می‌کند:

۱. گاهی A و B هر دو یک نوع سازه هستند؛ مثلاً هر دو متمم‌اند اما یکی برای فعل دو جایگاهی و یکی برای فعل سه جایگاهی. طبیعتاً آن که مفعول فعل سه جایگاهی است راحت‌تر حرکت می‌کند. گاهی A و B دو سازه متفاوت‌اند؛ مثلاً یکی گروه حرف اضافه‌ای و دیگری گروه اسمی است و طبیعتاً میزان انعطاف‌پذیری این دو گروه برای حرکت متفاوت است.

۲. گاهی قاعده‌ای مثل R وجود دارد که بر A قابل اعمال است و آن را (به اجبار یا به اختیار) به سمت راست حرکت می‌دهد؛ اما چنان قاعده‌ای در مورد B وجود ندارد.

۳. گاهی قاعده‌ای مثل R وجود دارد که هم بر A و هم بر B قابل اعمال است و می‌تواند آن‌ها را به سمت راست حرکت بدهد؛ اما این قاعده در مورد A اجباری و در B اختیاری است.

او می‌گوید نتایج بررسی داده‌های زبان آلمانی نشان می‌دهد که انتقال مفعول‌های صریح و فاعل‌ها به سمت راست و بعد از فعل، جملات غیردستوری تولید می‌کند. مفعول‌های متممی می‌توانند جابه‌جا شوند؛ اما فقط آن‌هایی که جزو اطلاعات اجباری زیر مقوله‌ای فعلشان تلقی نمی‌شوند. بدین ترتیب این نتایج مؤید سلسله مرتبه‌بندی و ایزرت هستند. نتایج تحقیقاتی که در مورد حرکت سازه‌ها در زبان فارسی انجام شده‌اند (برای مثال رساله دکتری فرومر^۱ ۱۹۸۱) نشان می‌دهد که در زبان فارسی نیز سازه‌ای که بیش از همه تمایل به انتقال به بعد از فعل دارد، سازه در نقش مفعول غیرصریح است (که گونه‌ای مفعول متممی محسوب می‌شود). پس از آن مفعول صریح دارای حرف نشانه "را" امکان جابه‌جایی بیشتری دارد و در مرتبه بعد مفعول صریح بدون نشانه "را" قرار دارد و در رتبه آخر، فاعل به عنوان آخرین گزینه قرار می‌گیرد (فرومر ۱۹۸۱، ص ۱۸۵). بنابراین جابه‌جایی سازه‌ها در زبان فارسی نظر هاوکینز در مورد جابه‌جایی سازه‌ها در زبان‌ها با توجه به حقایق پردازشی و هم سلسله مرتبه فاعل مفعول صریح متممی بیرویش را تأیید می‌کند. هاوکینز در مقاله ۲۰۰۲ خود ادعا می‌کند که تنوع بین زبانی، نمایان‌گر ترکیبی از آرایش‌های متقارن و نامتقارن از مقولات زبانی است. تقارن زمانی مشاهده می‌شود که مقولات A و B به طور زیاده در آرایش‌های A+B و B+A در زبان‌های مختلف ظاهر شوند. برای مثال آرایش فعل+ مفعول (VO) و مفعول+ فعل (OV) هر دو زیاست؛ همین‌طور آرایش اسم+ بند موصولی و بند موصولی+ اسم هر دو زیاست؛ یعنی هر دو آرایش در زبان‌های دنیا بسامد بالایی دارند.

عدم تقارن وقتی اتفاق می‌افتد که فقط صورت A+B مشاهده شود یا اینکه به طرز قابل ملاحظه‌ای این آرایش بر آرایش دیگر ترجیح داده شود. برای مثال واژه‌های پرسشی همیشه در سمت چپ بندهای خواهرشان ظاهر می‌شوند نه در سمت راست و در حالی که آرایش اسم+ بند موصولی و بند موصولی+ اسم در مجموعه زبان‌هایی که دارای آرایش VO هستند کاملاً متقارن است، آرایش اسم+ بند موصولی تقریباً بدون استثنا در زبان‌هایی که دارای آرایش OV هستند ظاهر می‌شود و در این مجموعه ایجاد عدم تقارن می‌کند. برای هر نظریه مربوط به آرایش خطی، این سؤال وجود دارد که چگونه می‌توان تعیین کرد کدام جفت از مقولات متقارن خواهد بود و کدام جفت نامتقارن. او می‌گوید کین (۱۹۹۴) بر این فرض بسیار تأکید

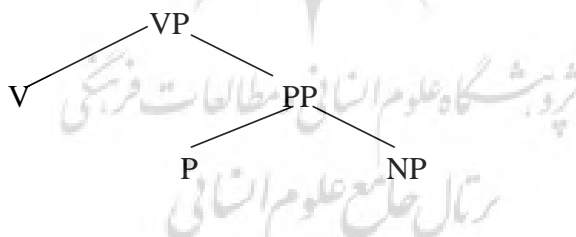
¹ P. R. Frommer

آرای هاوکینز در حوزه رده‌شناسی آرایش واژه‌ها و...

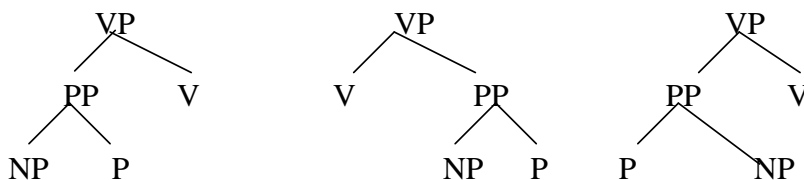
می‌کند که گروه‌های مسلط به لحاظ تسلط سازه‌ای همیشه در همه زبان‌ها قبل از گروه‌های تحت تسلط قرار می‌گیرند و از نظر او همه دستورها در زیرساخت، دارای آرایش SVO هستند؛ حال آنکه مشکلات زیادی بر سر راه این فرضیه قرار دارد، از جمله زایایی زبان‌های SOV و وجود بسیاری از ساخت‌هایی که در آن‌ها به‌ظاهر گروه‌های تحت تسلط قبل از گروه‌های مسلط قرار گرفته‌اند.

هدف هاوکینز این است که نشان دهد می‌توان تعمیم‌های تلویحی در مورد موارد عدم تقارن عرضه کرد؛ چراکه آن‌ها فقط در زیرمجموعه معینی از زبان‌ها دیده می‌شوند و به علاوه شامل درجات متفاوتی از ترجیح یک آرایش نامتقارن بر دیگری می‌شوند و اینطور نیست که فقط آرایش A + B به‌طور قطعی ظاهر شود و آن یکی اصلاً ظاهر نشود. او معتقد است که همبستگی‌های گرینبرگ (گرینبرگ ۱۹۶۳، درایر ۱۹۹۲) مثال‌های فراوانی از موارد متقارن عرضه می‌کنند. برای مثال هم آرایش هسته آغازی و هم هسته پایانی زایایی دارد. طبق مثال‌هایی که هاوکینز از درایر (۱۹۹۲) و هاوکینز (۱۹۹۴) نقل می‌کند، آرایش‌های NP + P, P+NP, PP+V, V+PP همه زایا هستند. او برای توجیه این زایایی، فرضیه پردازشی را عرضه می‌کند که برپایه کوچک کردن حیطه مقولات مختلف به‌هنگام پردازش روابط نحوی و معنایی قرار دارد. او حیطه کوچک‌تر را بدین صورت تعریف می‌کند:

پردازشگر انسانی ترجیح می‌دهد فاصله سازه‌هایی را که به لحاظ نحوی و معنایی به هم مربوط‌اند و روابط ترکیبی و وابستگی در آن حیطه پردازش می‌شوند، به حداقل کاهش بدهد. کوچک‌ترین حیطه، نشان‌دهنده حداقل فاصله بین دو سازه به لحاظ نحوی و معنایی مربوط به هم است. از نظر او این کوچک کردن حیطه را الگوهایی که در عمل، اهل زبان در زبان‌های مختلف به‌کار می‌گیرند حمایت و تأیید می‌کند. برای مثال زبان‌های فعل آغازی ترجیحاً پیش اضافه دارند (یعنی گروه حرف اضافه ایشان با حرف اضافه آغاز می‌شود) چرا که در آن صورت دو هسته (یعنی V و P) در نزدیک‌ترین حالت ممکن نسبت به هم قرار می‌گیرند و بنابراین شناسایی سازه‌های بلافضل به‌راحتی صورت می‌گیرد.



همین‌طور آرایش‌های فعل پایانی با پیش اضافه (حرف اضافه پایانی در گروه حرف اضافه‌ای) در زبان‌های دنیا دارای بسامد زیادی هستند. در زبان‌هایی که هر دو آرایش را دارند، فاصله دو هسته زیاد می‌شود و بنابراین کار پردازش و شناسایی سازه‌های بلافضل مشکل می‌شود و بدین سبب تعداد زبان‌هایی که تمایل به استفاده از این آرایش‌ها را دارند کم است:



هاوکینز اضافه می‌کند که دیگر روابط نحوی و معنایی هم طبق پیش‌بینی او، حیطه‌های کوچک‌تر را برای پردازش ترجیح می‌دهند.

چنان‌که قبلاً هم گفته شد زبان فارسی در تمام ادوار تاریخی‌اش در مورد ترتیب سازه‌های درون جمله دارای صورت غالب SOV بوده است؛ اما در مورد ترتیب سازه‌های درون گروه‌های حرف اضافه‌ای‌اش دارای ترتیب ثابتی نبوده است. حداقل فارسی امروز به جهت فعل پایانی بودن و داشتن پیش‌افزافه فرضیه‌ی اخیر هاوکینز را تأیید نمی‌کند.

در همان مقاله هاوکینز به ارتباط تمایز حالت سازه‌های همراه فعل و همین‌طور حضور یا عدم حضور مطابقت قوی بین فعل و سازه‌های همراهش با آرایش O,S,V در زبان‌ها اشاره می‌کند و ادعا می‌کند که تمایز حالت بین مفعول و فاعل بیش از همه در زبان‌های SOV، بعد در زبان‌های SVO و در نهایت در زبان‌های فعل‌آغازی دیده می‌شود. ادعای دوم او این است که حضور مطابقت غنی در فعل (مطابق با هر دو سازه همراه در یک بند متعددی) بیش از همه، در زبان‌های فعل‌آغازی و کمتر از همه در زبان‌های SOV دیده می‌شود. در این باره (۲۰۰۲) دو مسئله را در مورد داده‌های هاوکینز مطرح می‌کند:

۱. تعداد زبان‌های بررسی شده بسیار کم است (پنج زبان)

۲. نمونه به‌کار گرفته شده که برگرفته از نیکلاس (۱۹۸۹) است، نمونه‌ای که نماینده زبان‌های مختلف در گوشه و کنار جهان باشد، نیست.

در این باره دو ادعای فوق را روی ۵۰۲ زبان می‌آزماید و در مورد نتیجه کار چنین می‌گوید:

نتیجه‌گیری هاوکینز در مورد اینکه زبان‌های SOV بیشتر نشانه حالت خواهند داشت درست است؛ اما پیش‌بینی‌اش در مورد زبان‌های SVO و فعل‌آغازی درست نیست؛ چون جداول او نشان می‌دهند که زبان‌های فعل‌آغازی بسیار بیشتر از زبان‌های SVO، احتمال داشتن نشانه حالت در فاعل و مفعول را دارند. در مورد مطابقت غنی هم جداول او نشان می‌دهند که پیش‌بینی هاوکینز در مورد اینکه زبان‌هایی که فعل‌آغازی هستند مطابقت غنی‌تر دارند درست است؛ اما پیش‌بینی‌اش در مورد اینکه زبان‌های SVO در رده بعدی قرار دارند و پس از آن، زبان‌های SOV قرار دارند، درست نیست.

در مورد نظرهای فوق باز هم زبان فارسی مثال خوبی نیست؛ چرا که زبان فارسی امروز با آرایش SOV دارای نظام تصریفی نیست؛ یعنی نشانه حالت ساخت‌وازی ندارد اما در نظام تحلیلی خود برای نشان دادن حالت، متکی به برخی حروف اضافه و نشانه است. اما مشکل اساسی این است که این نشانه‌ها تنها برخی حالت‌ها را مشخص می‌کنند. برای مثال فاعل در زبان فارسی امروز فاقد نشانه حالت است و مفعول هم گاهی نشانه آشکار دارد و گاهی ندارد. پس تنها شرطی که زبان‌ها باید داشته باشند که در آن‌ها نشانه حالت قوی وجود داشته باشد وجود آرایش اصلی SOV در آن زبان‌ها نیست. در مورد وجود مطابقت هم چنان‌که می‌دانیم در فارسی امروز تنها مطابقت فاعل و مفعول وجود دارد و بین مفعول و فعل مطابقت وجود ندارد. با این حال بر اساس وضعیت زبان فارسی به تنهایی نمی‌توان در مورد صحت نظر هاوکینز یا در این اظهار نظر کرد. ارزیابی این دو نظر نیاز به بررسی زبان‌های بیشتری دارد.

آرا، اصول و توجیهات پیش‌گفته، مربوط به هاوکینز تا سال ۲۰۰۲ هستند. در حال حاضر هم یکی از عمده‌ترین موضوعاتی که ذهن او را به خود مشغول می‌دارد مسئله آرایش خطی سازه‌ها و تعامل میان دستور

و پردازش زبانی است. او همچنین به دنبال گسترش نظریه کنشی خود است که آن را در ۱۹۹۴ آن را عرضه کرد. از نظر او بین پیچیدگی واقعیت یا مسئله برون از زبان و صورت زبانی که انعکاس دهنده آن واقعیت یا مسئله است ارتباط وجود دارد. احتمالاً خوانندگان قبلاً هم با چنین طرز تفکری تحت عنوان ارتباط پیچیدگی معنا و انعکاس آن در صورت زبانی آشنا شده‌اند. بدین معنی که هرچه معنایی که قرار است منتقل شود، پیچیدگی بیشتری داشته باشد، پیچیدگی صورتی که معنا در آن قالب تجلی می‌یابد هم بیشتر خواهد بود (اصل تصویرگویی)^۱. اما هاوکینز آن را به الگوهای بین زبانی هم گسترش می‌دهد. بنابراین به اعتقاد او، نظر فوق نه تنها در مورد الگوهای درون یک زبان صادق است؛ بلکه در مورد الگوهای بین زبانی هم مصداق دارد.

به غیر از رده‌شناسی، دو حوزه دیگری که مورد علاقه هاوکینز است، حوزه زبان‌شناسی تاریخی و کاربردشناسی هستند.

۳. خلاصه و نتیجه‌گیری

در مجال اندک این مقاله به طرح آرای هاوکینز در حوزه رده‌شناسی آرایش واژه‌ها پرداختیم و سپس سعی کردیم این اصول و فرضیات را با داده‌های زبان فارسی محک بزنیم. نتایج این بررسی نشان داد که زبان فارسی، نه تنها در دوره جدید، بلکه در تمام ادوار تاریخی‌اش، به لحاظ آرایش واژگانی دارای وضعیت ویژه‌ای بوده است که تطبیق آن را با اصول و پیش‌بینی‌های رده‌شناختی دشوار می‌کند. به نظر می‌رسد علت این امر، آن باشد که آرایش سازه‌های درون گروه‌ها در زبان فارسی در طول تاریخ این زبان ثابت نبوده؛ اما آرایش سازه‌های درون جمله از ثبات قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده است. به عبارت دیگر در حالی که طبق پیش‌بینی‌های رده‌شناختی انتظار می‌رفت فارسی امروز به لحاظ جایگاه گروه فعلی‌اش تغییر داشته باشد و تبدیل به زبان فعل میانی شده باشد، به دلایلی که خود جای بحث دارد و مجال پرداختن به آن در اینجا نیست، از این تغییر سر باز زده است. نگارنده در اینجا به عمد فعل "سر باز زدن" را به کار برده در حالی که می‌توانست بگوید "دچار تغییر نشده است". علت این امر، آن است که پیش‌بینی‌های رده‌شناسان در این مورد کاملاً صریح و قاطع است که "زبانی که هماهنگی بین مقوله‌ای نداشته باشد و با اصول رده‌شناختی همخوانی نداشته باشد، زبان مغلوب و محکوم به تغییر است". بنابراین وقتی تغییر در آرایش سازه‌های درون گروه‌ها در جهت هسته‌آغازی شدن شروع شد تغییر در درون سازه‌های جمله برای فعل میانی شدن هم باید آغاز می‌شد و وقتی تغییر اول کامل شد تغییر دوم هم باید، اگر نه صد در صد حداقل بیش از پنجاه درصد پیش می‌رفت؛ به عبارتی اگر آرایش سازه‌ها در درون جمله تا به امروز کاملاً SVO نشده بود، این آرایش حداقل باید تاکنون آرایش غالب می‌شد اما داده‌های آماری نشان می‌دهند که این‌طور نشده است (برای مثال نگاه کنید به: محمودف ۱۳۶۵ و فروم ۱۹۸۱). همین عدم هماهنگی سبب شده که زبان فارسی از اصول و پیش‌بینی‌های رده‌شناسی، از جمله اصول و پیش‌بینی‌های هاوکینز، تخطی کند و همواره موردی استثنا به شمار آید.

^۱ iconicity

منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۶). *راهنمای زبان‌های باستانی ایران*. ج ۲: دستور و واژه‌نامه، تهران: سمت.
- _____ (۱۳۷۵). *دستور تاریخی زبان فارسی*، تهران: سمت.
- محمودف، حسن (۱۳۶۵). «ترتیب توالی کلمات در جملات ساده دو ترکیبی فارسی». ترجمه احمد شفایی. *مجله زبان‌شناسی*. س ۳، ش ۱، ۵۳-۶۶.
- Brunner, C. (1977). *A syntax of Western Middle Iranian Languages*. New York: Carvan Books, Delmar.
- Comrie, B. (1981). *Language Universals and Linguistic Typology Syntax and Morphology*. Oxford: Basil Black Well.
- Dabir-Moghaddam, M. (1997). "Descriptive and Theoretical Aspects of Word Order Status in Persian and Selected Iranian Languages". *Proceeding of the 16th International Congress of Linguistics*: Pergamon. Oxford, Paper No.0215.
- Dryer, M. S. (1980). "The Positional Tendencies of Sentential NPs in Universal Grammar". *Journal of Canadian Linguistics* 25, 123-195.
- _____ (2002). "Case Distinction: Rich Verb Agreement and Word Order Type". *The Theoretical Linguistics*, Vol. 28, No. 2, 114-126.
- Frommer, P. R. (1981). *Post Verbal Phenomena in Colloquial Persian Syntax*. An unpublished Ph.D dissertation. University of South California, USA.
- Hawkins, J. A. (1983). *Word Order Universals*. New York: Academic Press. INC.
- _____ (1986). *A Comparative Typology of English and German: Unifying the Contrasts*. Austin: University of Texas Press.
- _____ (1988). *Explaining Language Universals*. Oxford: Basic Blackwell.
- _____ (1994). *A Performance Theory of Order and Constituency*. Cambridge: Cambridge University Press.
- _____ (2002). "Symmetries and Asymmetries. Their Grammar Typology and Parsing". *The Theoretical Linguistics*, Vol.28, No. 2, 225-243.
- Lehmann, W. P.(1973). "A Structural Principle of Language and its Implications". *Language* 49, 47-66.
- Vennemann, T. (1974). "Topics, Subjects and Word Order: From SXV to SVX via TVX". In J.M Anderson & C. Jones (eds.), *Historical Linguistics*. Amsterdam: North Holland, 339-379.